

پدرم می‌گفت با حاج قاسم عکس می‌گیرم تا شهادت نصیب شود

خانواده شما چه زمانی از افغانستان به ایران آمدند؟

پدربزرگم در جوانی به ایران می‌آید و در مشهد ساکن می‌شود. آن زمان مادر بزرگم عمه‌ام را به دنیا می‌آورد اما چندین فرزند پسر به دنیا می‌آورد که این فرزندان زنده نمی‌مانند تا اینکه پدرم ۵۲ سال ۵۲ به دنیا می‌آید و مادر بزرگم او را نذر حضرت زهر(س) می‌کند. سال ۵۹ که جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران شروع می‌شود، پدر بزرگم به جبهه می‌رود و در بخش پشتیبانی جنگ فعالیت می‌کند. پدر بزرگم حتی در یکی از حملات بعثی‌ها که در آشپزخانه کار می‌کرد، دچار سوختگی می‌شود. در حالی که اجباری برای حضور در جبهه نداشت اما جبهه را ترک نمی‌کند. در واقع این روحیه جهادی از کودکی در پدرم شکل می‌گیرد.

از فضای خانواده برای مان بیگویی.

پدرم در ۱۸ سالگی با مادرم ازدواج کرد. من سال ۷۲ به دنیا آمدم واکتوم پنج‌خوهر و برادر هستم. پدرم در طول سال‌ها وارد حرفه‌های متعددی مثل کفاشی، خیاطی، راه‌اندازی کارگاه‌های چاپ سیلک، بازیافت و سنگ‌شویی شد. حدود سال ۹۰ من و پدرم با هم وارد کار بنایی و گچ کاری شدیم. وضعیت اقتصادی‌مان خوب بود. پدرم هیچ وقت برای ما نمی‌گذاشت. من و خواهر و برادرم همیشه احساس می‌کردیم پدرم بهترین بابای دنیاست. ضمن اینکه یک رابطه صمیمی بین من و پدرم حاکم بود.

چطور شد که ابوسجاد از گلشهر مشهد راهی سوریه شدند؟

سال ۹۲ که جریان جنگ سوریه خیلی رسانه‌ای نشده بود، یکی از دوستان پدرم که کفاش بود، قضیه سوریه را به پدرم گفت. پدرم تصمیم گرفت به سوریه برود. در ۳۱ خرداد ۹۲ به پادگان تهران رفت و از آنجا عزم سوریه شد. حدود یک ماه از رفتن می‌گذشت و خبری از پدرم نداشتیم تا اینکه تماس گرفت و گفت من در آشپزخانه کار می‌کنم. با توجه به اینکه پدر بزرگم زمان جنگ در آشپزخانه کار می‌کرد، مادرم نگران شد و می‌ترسید بابا هم مثل پدر بزرگم مجروح شود اما پدرم به مادرم دل‌داری می‌داد. تا اینکه پدرم در یکی از تماس‌ها به من گفت در سوریه احساس می‌کنم به خدا نزدیک‌ترم، اگر می‌خواهی تو هم بیا. من هم بدلتنگ پدرم و هم می‌خواستیم تا ۹۲ آماده اعزام به سوریه شدیم.

پس خودتان هم مدافع حرم بودید؟

بله، اولین باری که اعزام شدیم، شب به فرودگاه دمشق رسیدیم. ظلمت و غربت عجیبی بود. شهر یور ۹۲ گفته می‌شد که امریکا می‌خواهد سوریه را بمباران کند. به همین خاطر دوسه روز پشتیبانی نیامدیم. بعد از این آموزش‌های ما شروع شد که شهیدمحمودضایضایی تیراندازی را به ما یاد داد. آن موقع کل فاطمین ۲۵۰ نفر بودند. کم‌کم وارد عملیات شدیم. در عملیات آزادسازی حرم، هر وقت خسته می‌شدیم، حرم را می‌دیدیم، انرژی می‌گرفتم تا اینکه این عملیات با موفقیت انجام شد. حرم حضرت زینب(س) خیلی غریب بود طوری که وقتی می‌خواستیم به زیارت حرم حضرت زینب(س) برویم، کلیددار حرم می‌آمد و در را باز می‌کرد تا برویم داخل. این غربت حضرت زینب(س) برای مان خیلی درآورد بود. فضای آنجا برایم دیوانه‌کننده بود. پیشین خودم فکر می‌کردم بی‌بی زینبی که این قدر ارادت داریم نباید این گونه غریب باشد. پدرم هم همیشه در جمع فاضل از عمه زینب(س) و غربت حرم ایشان صحبت می‌کرد و گریه می‌کرد. وی خیلی از اقوام را دعوت کرد تا به سوریه بروند که



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید فاطمی سیدعلی معروف به ابوسجاد

پدرم می‌گفت با حاج قاسم عکس می‌گیرم تا شهادت نصیب شود



■ **فاطمه ملکی**

مدافعان حرم، ابوسجاد را به خوش اخلاقی و شوخ‌طبعی و خستگی‌ناپذیری می‌شناسند. ابوسجادی که دو سالی در سوریه بود و هر کاری از دستش برمی‌آمد برای دفاع از حرم انجام می‌داد؛ از تهیه مواد غذایی و دیگر ما بحتاج اسکان موقت برای روزندگان گرفته تا یافتن پیکر شهیدای مفقود. این شهید در این دو سال با پسرش سجاد در منطقه بود و آن قدر غربت حرم عمه‌جان زینب(س) برایش سنگین بود که علاوه بر پسرش، پای ۵۲ نفر از اقوام را به سوریه باز کرد و از این جمع پنج نفر به شهادت رسیدند. آبان‌ماه ۱۹۴ یام شهادت ابوسجاد است. پای‌گفت‌وگو با سجاد عالمی فرزند شهید «سیدعلی عالمی» نشستیم.

ابوسجاد مسجد خراب کن. پدرم در طول این مدت که در سوریه بود، فرماندهی توپخانه فاطمیون را بر عهده داشت. دوره‌ای از نیروهای یگان ویژه و زرهی فاطمیون بود. زمان شهادت هم که در دوم آبان ۱۳۹۴ رقم خورد، ابوسجاد مسئولیت معاونت تیپ دوم فاطمیون را بر عهده داشت. البته هر جایی که می‌دید نیاز هست، حضور داشت. یکی وقت‌هایی پیش می‌آمد که در خط مقدم پیکر شهیدی جا می‌ماند، پدرم با یک تف‌غون داغان که چرخ درست و حسایی هم نداشت، می‌رفت و پیکر شهید را به آمبولانس می‌رساند و بعد آن شهید را به بیمارستان می‌برند.

ابوسجاد پیکر کدام‌یک از شهدا را پیدا کردید؟

اولین شهدایی که پدرم پیکرشان را پیدا کرد، پیکر شهیدان حسینی و کلان‌ی بود. این شهدا از اولین شهدای فاطمیون بودند. فاطمیون در عملیات آزادسازی حرم، پیکر شهیدی را جا نگذاشتند. بعد از این عملیات، داعشی‌ها در ماه محرم سال ۹۲ از طریق غوطه شرقی به ما حمله کردند. در آنجا درگیری پیش آمد و سه نفر به عقب برگشتند و پنج‌نفر وارد درگیری شدند و به شهادت رسیدند؛ پسر عموی پدرم، شهید سیدابراهیم عالمی جزو این پنج نفر بود که پیکرش مفقود ماند. پاکاسری غوطه شرقی هشت ماه طول کشید و بعد پدرم هم رفت تا پیکر سیدابراهیم را پیدا کند، اما نتوانست و سیدابراهیم تا امروز از شهدای مفقودالائ است. از دیگر شهدایی که پدرم پیکرش را پیدا کرد، پیکر شهید رضا اسماعیلی معروف به ابوسنه‌نقطه بود. از این جهت به او می‌گفتند ابوسنه‌نقطه که همسر این شهید، باردار بود و رضا اسماعیلی می‌گفت هر وقت فرزندم به دنیا آمد، سه نقطه را با اسم فرزندم پُر می‌کنیم. نحوه شهادت رضا اسماعیلی هم به این صورت بود که یکی از نیروهای اطلاعات شناسایی مسیر اشتباه می‌رود و شهید اسماعیلی هر چه فریاد می‌زند که او نرود، اما به خاطر سر و صدا و شلوغی آن روزمنه صدای رضا



شهید عالمی به همراه فرزندش

پدرم در طول مدتی که در سوریه بود، فرماندهی توپخانه فاطمیون را بر عهده داشت. دوره‌ای از نیروهای یگان ویژه و زرهی فاطمیون بود. زمان شهادت هم که در دوم آبان ماه ۱۳۹۴ رقم خورد، مسئولیت معاونت تیپ دوم فاطمیون را بر عهده داشت

پدرم در طول مدتی که در سوریه بود، فرماندهی توپخانه فاطمیون را بر عهده داشت. دوره‌ای از نیروهای یگان ویژه و زرهی فاطمیون بود. در این لحاظ بافت شهری خیلی سنگین بود. در این عملیات تک‌تیراندازهای تکفیری خیلی آذیت‌مان می‌کردند. آنها بالای مناره مساجد می‌رفتند و خیلی از نیروهای ما را از آن نقاط نشانه گرفته و به شهادت می‌رساندند. در واقع این مساجد

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با هم‌رمز استوار یکم

شهید مالک طاهر در سالروز شهادتش

وقتی مالک مرخصی می‌رفت

کل پاسگاه منتظر بازگشتش بودند

■ **علیرضا حمدی**

۲۳ آبان ۱۳۹۹ بود که خبر رسید استوار یکم مالک طاهر به همراه دو نفر از هم‌رمزمانش در درگیری با صدانقلاب که در مرزهای شمالغرب کشور انجام گرفته بود، به شهادت رسیدند. امسال چند روز مانده به سالگرد مالک، یکی از هم‌رمزمانش به نام بهبود حسینی کیا با ما تماس گرفت تا خاطراتی از هم‌رمزش که گویی از دوران دبیرستان با هم آشنا شده بودند در اختیارمان بگذارند. بهبود احساس می‌کرد ادای دینی نسبت به مالک دارد. به پاسداشت این احساس از ششمنند که به نوعی همگی مان نسبت به شهدا داریم، متن زیر را بخوانید.

■ **شهید جوان**

است که می‌توانند خودشان را به قافله شهدا برسانند. در همین خصوص حسینی کیا می‌گوید: «هر وقت مالک روزنامه‌ای را می‌خواند که خبر شهادت کسی را پوشش داده بود، خیلی غصه می‌خورد و می‌گفت چه می‌شود اگر سعادت شهادت نصیب من شود؟ به خوبی یادم است می‌رفت سر مزار شهدا و زار گریه می‌کرد. از آنها می‌خواست شفیعش شوند تا او هم شهادت را در آغوش بکشد. از به دل شهادت را خواست و خدا هم آن را نصیبش کرد.»

■ **رزمنده شجاع**

هم‌رمز شهید همچنین می‌گوید: «هیچ وقت ندیدم که مالک از حضور در عملیات

بترسد. همیشه سخت‌ترین و خطرناک‌ترین

عملیات را می‌پذیرفت و بدون ترس قدم به قدم به دبیرستان ادامه پیدا کرد. سال ۹۴ به‌هم اقدام کردیم تا به عضویت نیروی انتظامی در آییم. باهم به آموزش رفتیم. آنجا هم مثل مدرسه، مالک احترام همه را داشت و باعث شده بود تا همه او را دوست داشته باشند. نه اینکه فقط به جبهه‌های کادر احترام بگذارد، بلکه به سرباز زیر دستش هم احترام می‌گذاشت. طوری رفتار می‌کرد که سربازها با او احساس برادری داشتند.»

■ **عاشق شهدا**

عشق به شهدا شاخصه اخلاقی تمامی انبایی

هر وقت مالک روزنامه‌ای را می‌خواند که خبر شهادت کسی را پوشش داده بود، خیلی غصه می‌خورد و می‌گفت چه می‌شود اگر سعادت شهادت نصیب من شود؟

هر وقت مالک روزنامه‌ای را می‌خواند که خبر شهادت کسی را پوشش داده بود، خیلی غصه می‌خورد و می‌گفت چه می‌شود اگر سعادت شهادت نصیب من شود؟ می‌رفت سر مزار شهدا و زار زار گریه می‌کرد.

۲	۹	۵	 	 	
۸	۵	۶	۳	 	
 	 	۷	 	۱	
 	۵	۱	 	۹	
 	۶	۸	۷	 	
 	 	۲	 	۵	
۶	۷	۲	 	 	
 	 	۸	 	۴	

جدول سودوگو

ارقام ۹تا ۹طوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومرعب‌های

کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار

به‌کارورند

جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۶۳۴۷**

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج
و	ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح			